

# فرایند توسعه از دیدگاه امام خمینی

مجتبی عطارزاده \*

سطح مادی زندگی، عدالت اجتماعی، آزادی‌های سیاسی و بزرگداشت ارزش‌ها و سنت‌های بومی را هم در بر می‌گیرد. حتی اقتصاددانان توسعه که در هر حال موضوع مطالعات توسعه را قلمرو اقتصاد در نظر می‌گیرند، اذعان دارند که توسعه پدیده‌ای صرفاً اقتصادی نیست و علاوه بر بهبود وضع درآمدها و تولید، آشکارا متضمن تغییرات بنیادی در ساختمان نهادهای اجتماعی و اداری و نیز طرز تلقی عامه و در بیشتر موارد باورهای فرهنگی و فکری است.

مقدمه

در دهه‌های گذشته چنین تلقی می‌شد که توسعه چیزی جز افزایش پایدار سرانه تولید ناخالص داخلی همراه با دگرگونی ساختار اقتصادی و ارتقاء کلی سطح زندگی بخش‌های وسیعی از مردم نیست، اما اکنون همگان به این نتیجه رسیده‌اند که «توسعه چیزی بیش از نوسازی و رشد اقتصادی است» و علاوه بر بهبود



\* - مجتبی عطارزاده، دانشجوی دوره دکتری علوم سیاسی و پژوهشگر پژوهشکده مطالعات راهبردی.

۱ - امیراحمدی هوشنگ، «نقش دولت و جامعه مدنی در فرآیند توسعه»، مجله اطلاعات

سیاسی - اقتصادی شماره ۱۰۰ - ۹۹ (آذر و دی ۷۴)، ص ۷.

به طور قطع، مهمترین ویژگی‌ای که موجب برآمدن و شکوفایی تمدن‌های کهن گردیده، «کلان فرهنگی» بوده است. ایرانیان باستان هم که از نخستین پایه‌گذاران حکومت در عرصه جهانی بودند، با ارزش‌های اخلاقی، ساختارها و نهادهای اجتماعی، سازمان‌های ملی، هنر و تکنولوژی برتر خویش، نه تنها یک کانون پویای مدنیت ساختند، بلکه بخش بزرگی از جهان آن روز را زیر نفوذ مادی و معنوی خویش درآوردند که هنوز هم با گذشت هزاران سال سایه این میراث فرهنگی از شمال آفریقا تا ساحل آرام گسترده است. این تاثیر وسیع، نتیجه رها شدن از اوهام و خرافات که ویژگی بارز جوامع عقب مانده است و گرایش به خردپیشگی و توسل به راه‌های عقلایی برای حل مسایل و مشکلات بود. بدیهی است زمانی که خرد و راه‌های عقلانی در جامعه‌ای از محوریت برخوردار شود و ارزش پیدا کند و به اصحاب آن، با دیده احترام و اعتبار نگریسته شود، پیروی از این مشی به صورت مرسوم در می‌آید. از همین رهگذر می‌توان پیشرفت و ترقی کشورهای صنعتی در عرصه جهان امروز را تحلیل کرد.

این کشورها جز با توجه خاص به امر تعلیم و آموزش مردم و ارج نهادن به عامل آموزش در کل و خودباوری به طور خاص، هرگز قادر نبودند از راهی که برای رسیدن به دستاوردهای علمی و اقتصادی لازم است، بگذرند. اصولاً لازمه توفیق چنین برنامه‌هایی، وجود فرهنگی است که بدون عنایت به آن، امکان توفیق در اهداف اقتصادی، اجتماعی و عمرانی میسر نیست. این فرهنگ زمانی جنبه عینی می‌یابد که آحاد مردم، «توسعه» را مساله خود بدانند و در آن، همنوایی، همدلی و همراهی داشته باشند. تنها در این حالت است که وجدان کاری افراد تقویت شده، اتحاد، انضباط، دقت، تعاون، قناعت و احتراز از اسراف، جایگزین فردگرایی، نگرش سطحی، عدم برنامه‌ریزی و رقابت‌های شخصی که از جمله آفات توسعه و پیشرفت هر جامعه‌ای است، می‌گردد.

در این نوشتار که با پذیرش آموزه فوق به رشته تحریر در آمده، سعی بر آن است تا ضمن تشریح دیدگاه‌های عمده در عرصه توسعه و مروری بر سرگذشت فرآیند توسعه در ایران، این نکته مهم اثبات شود که رهبری امام راحل علیه السلام در برپایی و هدایت انقلاب اسلامی، با درک این ضرورت که باید خرد محوری و اندیشه‌گرایی جهت نیل به توسعه‌ای واقعی و همه‌جانبه مبنا قرار گیرد، قابل تحلیل است. با عنایت به این مطلب، در نحوه عملکرد حضرت امام علیه السلام در مراحل مختلف انقلاب اسلامی، همواره ایجاد حس اعتماد به نفس از رهگذر توجه و ارج نهادن به

نقش و جایگاه مردم جهت تقویت همدلی و همکاری اقشار مختلف و ترجیح منافع ملی بر منافع فردی، به صورت یک پیش شرط مهم تحقق توسعه مشاهده می‌شود. این گونه رفتار امام علیه السلام حکایت از آن دارد که الگوی توسعه باید به تناسب شرایط اجتماعی ایران که بطور قطع متفاوت با جوامع غربی است که الگوی توسعه تک خطی را برای جوامع جهان سوم تجویز می‌کنند، تنظیم گردد.

مفهوم توسعه

واژه «توسعه» (development)، در فرهنگ علوم سیاسی چنین تعریف شده است:

۱- بهبود و رشد و گسترش همه شرایط و جنبه‌های مادی و معنوی زندگی اجتماعی؛

۲- گسترش ظرفیت نظام اجتماعی، برآوردن احتیاجات محسوس یک جامعه، امنیت ملی، آزادی فردی، مشارکت سیاسی، برابری اجتماعی، رشد اقتصادی، صلح و موازنه محیط زیست، مجموعه‌ای از این نیازها را تشکیل می‌دهد؛

۳- فرآیند بهبود بخشیدن به کیفیت زندگی افراد جامعه؛

۴- فرآیندی که کوشش‌های مردم و دولت را برای بهبود اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی هر محل هماهنگ کند و مردم آن سامان را در زندگی یک ملت ترکیب نماید و همگی آنان را برای مشارکت در پیشرفت ملی توانا سازد.<sup>۱</sup>

از لحاظ تاریخی، تا پیش از جنگ جهانی دوم، اصطلاح فراگیر توسعه در مقیاس وسیع و گسترده کاربرد نداشت. استفاده وسیع از این اصطلاح به عنوان یک چارچوب به مفهومی برای اطلاق به تغییرات بین‌المللی، ملی، نهادی و فردی و هم چنین کاربرد این واژه به جای «پیشرفت»، پدیده‌ای است که به بعد از دوران جنگ جهانی دوم بازمی‌گردد.

تا اوایل دهه ۱۹۶۰ میلادی، توسعه به مثابه یک عرصه آکادمیک و به عنوان حوزه تحقیقات اجتماعی، تحت نفوذ الگوهای حاکم نوگرایی (مدرنیته)، رشدی غیرعادی داشته و عوامل اقتصادی، تکنولوژیک و نهادی تأکید فراوان داشته است. در جهان سوم و در زمینه توسعه، موضع‌گیری‌ها و نظرات متفاوتی ابراز شده است. برخی توسعه را تنها یک تحول مربوط به دنیای غرب می‌دانند. این گروه بر این باورند که اجرای الگوهای توسعه به شیوه غرب، برای جهان سوم زیان آور است و

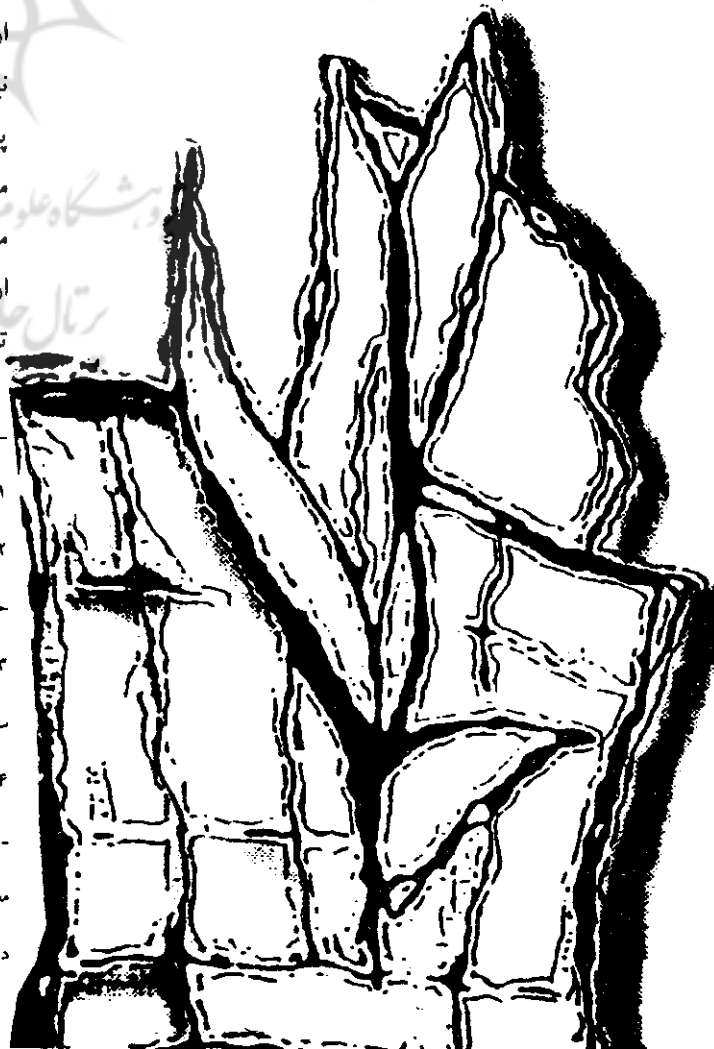
۱- آقابخشی، علی، «فرهنگ علوم سیاسی»، تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران،

رهایی جامعه از فقر و مصیبت و مشکلات دیگر از رهگذر این روش غربی، خیال خامی است و قابل دسترسی نیست. عده‌ای دیگر، توسعه را برای بقای جامعه لازم و ضروری می‌دانند و معتقدند که توسعه مثل قلب برای اندام زنده بدن است و اگر قرار باشد جامعه‌ای پایدار بماند، باید توسعه پیدا کند. برخی دیگری نیز در کنار اولویت نخست، یعنی توجه به ارزش‌ها، ایدئولوژی‌ها و شاخص‌های عدالت اجتماعی، توسعه را در اولویت بعدی قرار می‌دهند و معتقدند که توسعه کشور نباید به هر بهایی انجام شود، اما به هر حال توسعه رادر خدمت استقلال جامعه ضروری می‌دانند.<sup>۱</sup> آن چه مسلم است اینکه مفهوم توسعه در دید همگان یکی نیست و هر صاحب‌نظری تعریفی خاص از آن ارائه می‌دهد؛ در این بین و در کنار نظریه پردازان اقتصادی، صاحب‌نظرانی هم هستند که تمامی پدیده‌ها را از دیدگاه سیستمی نظاره می‌کنند. آنان معتقدند که توسعه یک فرآیند جامع اجتماعی است که به طور هماهنگ تمامی نهادهای جامعه را متأثر نموده و دگرگون می‌سازد، لذا نمی‌توان توسعه را مترادف با توسعه اقتصادی گرفت و توسعه اقتصادی را نیز در رشد اقتصادی خلاصه نمود. بنابراین، توسعه یک تغییر کلان اجتماعی است که نتیجه و برآیند تحولات گوناگون فلسفی، علمی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی می‌باشد.<sup>۲</sup> با توجه به آنچه گذشت می‌توان گفت در زمینه تعریف

توسعه با سه دیدگاه عمده مواجه هستیم: (۱) توسعه یعنی گذار از سنت به تجدد؛ (۲) توسعه یعنی رشد اقتصادی؛ (۳) توسعه یعنی فرآیند تحولی بنیادین در سطوح گوناگون نهادهای اجتماعی.

**جهان سوم: ضرورت تطابق میان ساختار و فرهنگ در گزینش الگوی مناسب**

از آن چه در بخش پیشین آمد، به خوبی می‌توان به چرایی سنت ستیزی برخی از روشنفکران جهان سوم پی برد؛ چه آن که در برخورد با مظاهر تمدن جدید غرب، نخستین سؤال آنان از پیشرفت غرب و عقب‌ماندگی خود، بدان جا رهنمونشان می‌گشت که رمز ترقی جوامع غربی را در خروج از لفاف سنت، سنت ستیزی و پشت پازدن به ارزش‌ها و فرهنگ پیشین می‌دانستند از این رو، آنان نیز در سودای نیل به پیشرفتی همه جانبه، سنت‌هایی که حاصل صدها سال تجربه و خطای جامعه خود بود را به سادگی در پای تندیس تجدد فدا و رها کردند؛ غافل از آن که لزوماً با نوسازی جامعه، تمامی سنت‌ها از بین نمی‌رود و هویت فرهنگی زایل نمی‌شود. جامعه ژاپن با وجود توسعه یافته بودن، هنوز جامعه‌ای ژاپنی و قابل تمیز از جامعه آلمانی و فرانسوی است.<sup>۳</sup> حال آنکه روشنفکران جهان سوم و از جمله ایران، کمتر این واقعیت را درک کرده‌اند که ایران، حتی با بقیه کشورهای اسلامی و جهان سوم متفاوت است چه رسد با اروپا و غرب؛ و مفاهیم جامعه شناختی و مسیری که اروپا برای نیل به توسعه پیمود کمتر با جامعه ما مصداق دارد. اروپا به واقع در پی توسعه یا ایجاد مدرنیسم نبود، بلکه یک عصیان، موتور محرک این روند بوده که هنوز هم عمل می‌کند. بی‌توجهی به این موتور و انگیزه اصلی و اشتباه مظاهر توسعه با موتور توسعه در اروپا که علم مطلق و ثروت مطلق بوده، کشورها را صرفاً دنباله‌رو توسعه و نه توسعه یافته می‌کند.<sup>۴</sup> این دنباله روی بدون توجه به



۱ - علوی، پرویز، «ارتباطات سیاسی»، تهران: مؤسسه نشر علوم نوین، ۱۳۷۵، ص ۴۴.

۲ - خاکیان، سلیمان، «درآمدی بر اسلام، توسعه و ایران»، قم: مؤسسه فرهنگی - انتشارات حضور، ۱۳۷۵، ص ۶۷.

۳ - علوی، منیع پیشین به نقل از حسین عظیمی، «توسعه: فرهنگ دینی، علم‌گرایی و دولت‌سالاری»، روزنامه ایران، شماره ۳۳۹ (۷۵/۱/۱۵) ص ۱۰.

۴ - این روند اشتباه در کاربرد واژه صحیح و مناسب در این زمینه قابل مشاهده است، در ایران - همچون بسیاری کشورهای جهان سوم - به جای واژه «رشد» از واژه گمراه‌کننده توسعه که معادل *Expansion* به مفهوم وسعت بخشیدن در سطح و نه در عمق (و نه رشد خودجوش و درونی یک جامعه) استفاده می‌شود.



موتور اصلی و درک انگیزه بنیادین توسعه در کشورهای غربی، امری کورکورانه است که تبعات هولناکی از جمله خسارت‌های زیست محیطی و اجتماعی سنگین در پی دارد.<sup>۱</sup>

هر چند بهره‌مندی از هر یک از عناصر لازم فرآیند توسعه از جمله منابع طبیعی، تمرکز سرمایه، تغییرات زیربنایی، سازمان تولید و ... نقش مهمی در فرآیند توسعه دارد، اما به نظر می‌رسد از عامل اصلی و بنیادین توسعه یعنی تفکر مستقل در بسیاری از کشورهای خواهان توسعه غفلت شده و می‌شود و لذا کمتر به این مهم توجه می‌گردد که توسعه و پیشرفت اقتصادی تنها جزئی از یک مجموعه وسیع‌تر است و در صورتی بحث و برنامه‌ریزی در زمینه بازسازی و توسعه اقتصادی قرین توفیق است که بر محور ارتقاء و تقویت قدرت تفکر و خلاقیت انسان‌ها متمرکز شده باشد. اهمیت این موضوع زمانی روشن‌تر می‌گردد که در مطالعه نحوه عملکرد کشورهای استعماری در جهان سوم به این واقعیت تلخ پی‌می‌بریم که آنان، نه تنها تلاشی در جهت ایجاد فرهنگ مناسب برای توسعه - به ویژه با در نظر گرفتن ویژگی‌ها و نیازهای واقعی انسان - نمی‌کنند، بلکه سعی در از خود بیگانه کردن و نابود کردن هویت ملی این کشورها، از طریق مشابه سازی و یکپارچه کردن فرهنگی دارند تا از دگرگونی و تحرک فرهنگی که لازمه توسعه و هرگونه تحولی در این کشورها باشد، جلوگیری نمایند.<sup>۲</sup>

از این رو، گرچه نظام‌های سنتی اغلب کشورهای جهان سوم دستخوش دگرگونی گردیدند، اما محصول این تحول نه نسبت قابل توجهی با گذشته سنتی داشت و نه وجوه اشتراک کافی با معیارها و وضعیت جدید برقرار می‌کرد. نتیجه عینی این تحولات، غالباً شکست‌ها و معضلات پیچیده‌ای است که کشورهای جهان سوم در ثلث سوم قرن بیستم با آنها روبرو بوده‌اند.<sup>۳</sup> از جمله این معضلات، ناهماهنگی و عدم تطابق میان ساخت‌ها و فرهنگ‌ها در بعد سیاسی است؛ به ویژه در عصر حاضر که جوامع با تغییرات سریع فرهنگی روبرو هستند و نظام‌های سیاسی از شکلی به شکل دیگر متحول می‌گردند، شدت این عارضه در جوامع در حال توسعه بیشتر است. آسیب‌پذیری این جوامع در برابر مسأله مذکور از آنجاست که توسعه‌ای همه جانبه که در برگیرنده توسعه‌ی سیاسی و فرهنگی باشد، در این کشورها رخ نداده تا فرآیند توسعه را ثبات و پایداری بخشد. از این رو، کشورهای جهان سوم جهت توفیق در مقابله با هجوم و حاکمیت روند توسعه به سبک غربی، بیش از هر عامل دیگری احتیاج به شناخت و بسیج و تجهیز و توسعه نظام داخلی خود دارند تا توان کاهش آسیب‌پذیری را بیابند. تجربیات جهان سوم نشانگر این واقعیت است که شکست یا ضعف

اقتصادی بسیاری از کشورها، قبل از آنکه در مرحله اجراء حاصل شده باشد، از مرحله برنامه‌ریزی و شناخت نادرست و غیرمنطقی و غیر طبیعی آغاز شده است.<sup>۴</sup>

تا زمانی که تناقضات فکری موجود میان سیاست، فرهنگ و اقتصاد کشورهای جهان سوم بطور جدی حل و مورد تجزیه و تحلیل و چالش قرار نگیرند و نیز تا هنگامی که برنامه‌ها و اهداف توسعه برای هیات حاکمه به خوبی روشن و شفاف نباشد، جلوه‌ای واضح و روندی پایدار و تکاملی از توسعه به مفهوم عام آن تحقق پیدا نخواهد کرد.<sup>۵</sup>

#### مروری بر دیدگاه‌های کلان در عرصه توسعه

همان گونه که گذشت، استفاده و کاربرد الگوی توسعه در هر کشور، باید با ساختار و فرهنگ آن تناسب داشته باشد تا بتواند به نتیجه مطلوب دست یابد. اینک و پیش از پرداختن به آراء حضرت امام علیه السلام در زمینه توسعه، شایسته است دیدگاه‌ها و مکاتب عمده‌ای که در این عرصه داد سخن داده‌اند و کشور ما نیز با تأسی از الگوهای ارائه شده از سوی آنان در عهد حاکمیت رژیم پهلوی راه توسعه‌ای را در پیش گرفت که معضلات و مصائب بی‌شمار آن، امام علیه السلام را بر آن داشت تا جهت‌رهایی ملت از این رنج‌ها و مرارت‌ها در برابر کژاندیشی‌های رژیم قیام کند، را مورد بررسی و مرور اجمالی و گذرا قرار دهیم:

۱- نظریه نوسازی:

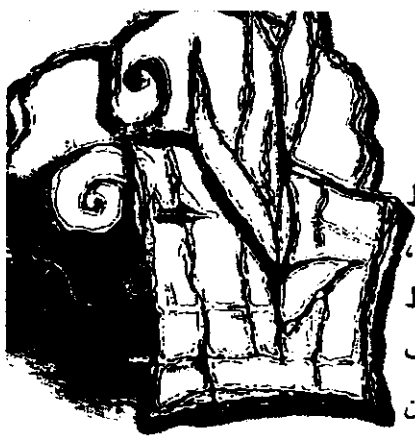
مکتب نوسازی را می‌توان محصول تاریخی سه رویداد مهم در دروان بعد از جنگ جهانی دوم به شمار آورد. اولین رویداد، ظهور ایالات متحده به عنوان ابرقدرت بود. در حالی که جنگ جهانی دوم موجب تضعیف سایر کشورهای غربی بریتانیای کبیر، فرانسه و آلمان شده بود، آمریکا قدرتمندانه از جنگ قدم بیرون گذاشت و با اجرای طرح مارشال برای بازسازی اروپای جنگ زده، به یک رهبر جهانی مبدل گردید. ایالات متحده در دهه ۱۹۵۰ میلادی، عملاً مسئولیت اداره امور همه جهان را بر عهده گرفت. واقعه دوم، گسترش جنبش جهانی کمونیسم بود. اتحاد شوروی نفوذ خود را نه تنها در اروپای شرقی، بلکه حتی در

۱- منصورى، رضا، «ایران ۱۲۲۷»، تهران: طرح نو، ۱۳۷۷، ص ۱۸.

۲- منصورى، جواد، «فرهنگ، استقلال و توسعه»، تهران: دفتر مطالعات سیاسى و بین‌المللى، ۱۳۷۴، ص ۱۵۴.

۳- سریع‌القلم، محمود، «توسعه، جهان سوم و نظام بین‌الملل»، تهران: نشر سفیر، ۱۳۷۵، ص ۷۳.

۴- همان، ص ۷۶. ۵- سریع‌القلم، همان، ص ۷۸.



غرب، آینه تمام نمای توسعه دیگر نقاط جهان پنداشته می‌شود و نوسازی و توسعه، همان غربی کردن است و دیگر نقاط جهان، اکنون در مراحل هستند که غرب پیشتر آن را پشت سر گذاشته است. در این

برداشت، جامعه سنتی و جامعه نوین، به عنوان نقطه عزیمت و فرجام کل روند نوسازی و توسعه توصیف می‌شوند. مثلاً «فردیناند تونیس»، کل روند نوسازی را عبارت از گذار از «جماعت» استوار بر هماهنگی جمعی و سنت و مذهب به «جامعه» مبتنی بر قرارداد و قانون و نفع شخصی می‌داند. یا «امیل دور کم» بر تحول از همبستگی افزارگونه به همبستگی اندام‌وار تأکید می‌کرد و یا «ماکس وبر» گذار از اقتدار سنتی و شخصی به اقتدار عقلایی و قانونی و بوروکراتیک را سیر اصلی تحول جامعه نوین می‌داند. برخی از دانشمندان متأخر که از این اندیشه‌ها متأثرند نیز، نوسازی را عبارت از گذار از کشاورزی به صنعت، از قداست مذهب به دین زدایی، از رکود به تحرک اجتماعی و جز آن می‌دانند.<sup>۴</sup>

گرچه این دیدگاه، ظاهراً توجه مناسبی بر علل عقب‌ماندگی و انحطاط بسیاری از جوامع جهان سوم از گردونه توسعه است، اما نقاط ضعف آن از دید منتقدین پنهان مانده و همین انتقادات مانع از طرح آن به عنوان دیدگاهی کامل و جامع در زمینه توسعه شده است. نخستین انتقاد این است که چرا کشورهای جهان سوم باید لزوماً در مسیر کشورهای غربی حرکت کنند و بدین ترتیب توسعه یک خطی را پذیرا باشند؟ این منتقدین معتقدند مفاهیمی نظیر «پیشرفته»، «نوگرا»، «سنتی» و «بدوی»، صرفاً برچسب‌هایی ایدئولوژیک هستند که برای توجیه برتری و سیادت غرب مورد استفاده قرار گرفته‌اند.<sup>۵</sup> انتقاد دوم اینکه اعتقاد به توسعه تک خطی، منجر به غفلت محققین نوسازی از راه‌های جایگزین دیگری شده که کشورهای جهان سوم می‌توانند برای توسعه برگزینند. سوم اینکه منتقدین بر این اعتقادند که اصحاب مکتب نوسازی بیش از حد خوشبین هستند. آنان به اشتباه

چین و کره و در قاره آسیا نیز گسترش داده بود. رویداد سوم، تجزیه امپراتوری‌های استعماری اروپایی در آسیا، افریقا و آمریکای لاتین بود که زمینه ظهور شمار زیادی از کشور - ملت‌های جدید در جهان سوم را فراهم آورد.

این کشورهای نوظهور، هر یک به دنبال الگویی برای رشد و توسعه اقتصادی و همچنین اعتلای سیاسی و استقلال خود بودند. در یک چنین زمینه تاریخی، طبیعی بود که نخبگان سیاسی در آمریکا، اندیشمندان علوم اجتماعی را به مطالعه کشورهای جهان سوم ترغیب نمایند تا از این طریق ضمن دستیابی به توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی در این مناطق، از غلتیدن کشورهای مزبور به دامان بلوک کمونیستی نیز جلوگیری نمایند.<sup>۱</sup> نتیجه این مطالعات، ارائه الگوی نوسازی بود. بر مبنای این نظریه، اروپای غربی و ایالات متحده از رونق اقتصادی بی‌نظیر و دموکراسی با ثبات برخوردارند و چون این کشورها پیشرفته‌ترین کشورهای جهان به شمار می‌روند، می‌توانند و باید به عنوان الگویی جهت تقلید دیر رسیدگان مطرح شوند. از این نظر، نوسازی صرفاً یک فرآیند اروپایی یا آمریکایی شدن بوده و غالباً به همین ترتیب نیز توصیف می‌شود. به عنوان مثال، از آنجا که اروپای غربی و ایالات متحده کاملاً صنعتی بوده و دارای نظام‌های دموکراتیک می‌باشند، بنابراین صنعتی شدن و دموکراسی نیز به عنوان دو ویژگی، مورد تأکید دیدگاه نوسازی در آمده‌اند.<sup>۲</sup>

نظریه پردازان این مکتب معتقدند، اقتصاد جهانی یک عامل مهم در امر توسعه اقتصادی است و به درجه‌ای که ارتباط میان جهان سوم و دنیای صنعتی افزایش یابد، جهان سوم بهره‌های بیشتری در توسعه ساختاری و رفاهی خود خواهد برد. از طریق مبادلات بین‌المللی، کمک‌های خارجی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی است که کشورهای در حال توسعه، به تکنولوژی، سرمایه و بازارهای صادراتی دست می‌یابند. بر همین اساس، مهم‌ترین عامل توسعه، سازماندهی و بازدهی اقتصاد داخلی است. از دید نظریه پردازان این مکتب، موفقیت اقتصادی کشورهای خاور دور، رهین توجه و عنایت جدی به دو مقوله ملهم از همین اساسی است که عبارتند از:

الف) نظم بخشیدن به متغیرهای داخلی اقتصاد

ب) شرکت فعال در اقتصاد بین‌المللی

به اعتقاد ایشان، کشورهای جهان سوم تا زمانی که به اقتصاد بین‌الملل نیوندند و سیاست‌گذاری‌های صحیح و زیر بنایی نمایند، در شرایط فعلی باقی خواهند ماند.<sup>۳</sup>

در یک جمع بندی کلی از دیدگاه و نحوه نگرش مکتب نوسازی به فرآیند توسعه می‌توان گفت که در این برداشت،

۱ - سو، آلرین، «تغییر اجتماعی و توسعه»، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: انتشارات

پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۳۰.

۲ - همان، ص ۴۹. ۳ - سرب‌القم، همان، ص ۲۱.

۴ - مور، برنیگتن، «ریشه‌های اجتماعی دیکتاتوری و دموکراسی»، ترجمه حسین بشیریه،

تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۵، ص ۱۲.

۵ - سو، همان، ص ۷۳.

پذیرفته‌اند که چون کشورهای غربی به توسعه دست یافته‌اند، کشورهای جهان سوم نیز قطعاً به آن خواهند رسید. بر همین مبنا و به عنوان چهارمین انتقاد، منتقدین مکتب نوسازی با فرض ناسازگاری سنت و تجدد که از سوی کارکردگرایان مطرح می‌شود، مخالفند. مکتب نوسازی، هم چنین به دلیل غفلت از عامل مهم سلطه خارجی مورد انتقاد قرار گرفته است. پژوهشگران نوسازی با تأکید بر ویژگی‌های داخلی نظیر ارزش‌های سنتی و فقدان سرمایه‌گذاری‌های تولیدی، توجه ناچیزی به پوشش‌های خارجی نظیر تاریخ استعمار، سلطه شرکت‌های چند ملیتی بر اقتصاد جهان سوم، الگوهای نابرابر تجارت بین غرب و کشورهای جهان سوم و ماهیت نظام بین‌المللی مبذول داشته‌اند.<sup>۱</sup>

۲- نظریه توسعه نیافتگی:

همان‌گونه که می‌توان مکتب نوسازی را مجموعه نظریاتی دانست که توسعه را از دیدگاه غرب مورد بررسی قرار می‌دهند، درباره مکتب وابستگی نیز می‌توان گفت که از دیدگاه جهان سوم به توسعه می‌نگرد. اساس نظری این تئوری بر این اصل استوار است که نظام اقتصاد سرمایه‌داری بین‌المللی به طوری عمل می‌نماید که موجب عدم توسعه و بروز اختلال در اقتصاد جهان سوم می‌شود. نظریه وابستگی یا توسعه نیافتگی به دو بخش تقسیم می‌شود: نظریه ساختاری و نظریه وابستگی.

الف) نظریه ساختاری در دهه ۱۹۵۰ میلادی مطرح شد و نظام اقتصاد سرمایه‌داری بین‌المللی را که جنبه انحصاری پیدا کرده، مسئول عمیق‌تر کردن نابرابری‌ها معرفی می‌کرد. نظریه پردازان ساختاری، تشکیل سازمان‌های بین‌المللی مانند اونکتاد\* و نیز تنظیم سیاست‌ها و مقررات بین‌المللی را برای تثبیت روابط اقتصادی و قیمت‌های مبادله را جهت مبارزه با نارسایی‌های موجود ناشی از انحصاری شدن اقتصاد پیشنهاد نموده‌اند. آنان هم چنین، صنعتی شدن سریع را جهت فائق آمدن بر مشکلات و تنگناهای اقتصادی کشورهای جهان سوم توصیه می‌کنند.

به نظر گوندر فرانک - نظریه پرداز معروف مکتب وابستگی -، عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم را نمی‌توان با شیوه‌های زندگی فتودالی یا سنت‌گرایی آنها توضیح داد. در واقع، این اشتباه است که کشورهای جهان سوم را «بدوی»، «فتودالی» یا «سنتی» قلمداد نماییم. در عوض، تجربه تاریخی استعمار و سلطه خارجی، مسیر توسعه بسیاری از کشورهای جهان سوم را معکوس نموده و آنها را به سمت عقب‌ماندگی اقتصادی سوق داد.<sup>۲</sup> به عقیده وی، از آنجا که تجربیات کشورهای جهان سوم با تجربه کشورهای غربی متفاوت بوده است، این کشورها هیچگاه

نمی‌توانند راه غرب را دنبال کنند. واضح‌تر می‌توان گفت که کشورهای غربی تجربه «استعمار» را پشت سر نگذاشته‌اند، در حالی که اغلب کشورهای جهان سوم، مستعمرات سابق کشورهای غربی بشمار می‌روند.

گذشته از این، فرانک به طرح الگویی از رابطه میان متروپل و قمر دست زده است تا بدین وسیله، ساز و کارها و نحوه عملکرد توسعه نیافتگی را نیز توضیح دهد. خاستگاه روابط میان متروپل و قمر را باید در دوران استعمار جست؛ زمانی که قدرت‌های فاتح برای نیل به هدف خود - یعنی انتقال مازاد اقتصادی به کشورهای غرب - به تأسیس شهرهای جدیدی در جهان سوم دست زدند. از نظر فرانک، این شهرهای ملی، بعدها به اقمار متروپل غرب تبدیل شدند.

ب) نظریه وابستگی: با افزایش معضلات اقتصادی کشورهای جهان سوم و عدم بهبود در وضع عمومی آنان، عده‌ای از نظریه‌پردازان در دهه ۱۹۶۰، تفاسیر گوناگونی تحت عنوان وابستگی مطرح نمودند. براساس آنچه دوس ساتوس - اقتصاددان برزیلی - عرضه می‌دارد، منظور از وابستگی وضعیتی است که در آن یک نظام اقتصادی توسط توسعه و گسترش اقتصادی دیگر که به آن وابسته است، شکل گیرد. رابطه وابستگی متقابل به این صورت است که کشور (یا کشورهای) توانایی توسعه و تداوم توسعه را داشته باشند و کشور (یا کشورهای) دیگر (که وابسته‌اند) منحصراً در سایه توسعه اولی، رشد کنند.<sup>۳</sup> بطور کلی و در مقام جمع‌بندی، یکی از پذیره‌های مکتب توسعه نیافتگی این است که وابستگی به عنوان یک وضعیت «خارجی» - یعنی آنچه از بیرون تحمیل شده است - قلمداد می‌شود. بنابراین از این نظر، مهم‌ترین موانع توسعه ملی، فقدان سرمایه، مهارت‌های کارفرمایی یا نهادهای دمکراتیک نیست، بلکه برعکس این موانع را باید در بیرون از حوزه اقتصاد ملی جست. بزرگترین موانع توسعه ملی در کشورهای جهان سوم، همان میراث تاریخی استعمار و تداوم تقسیم کار نابرابر بین‌المللی می‌باشند.

از پذیره‌های دیگر این مکتب این است که وابستگی غالباً به عنوان یک وضعیت «اقتصادی» سنجیده می‌شود. از نظر نویسندگان این مکتب، وابستگی نتیجه جریان انتقال مازاد

۱- همان، ص ۷۷.

۲- United Nation on trade and Development (Umctad) \*

۳- سر، همان، ص ۱۲۳. ۴- سریع القلم، همان، ص ۲۴.

اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری غرب است. بدین ترتیب، کشورهای جهان سوم عموماً از افول رابطه مبادله با کشورهای غربی آسیب می‌بینند.<sup>۱</sup>

۳- نظریه مارکسیستی:

مارکسیست‌ها می‌گویند تقابل میان کشورهای جهان سوم و دنیای صنعتی به یک حد اشباعی خواهد رسید و موجبات ایجاد نظام‌های سوسیالیستی و مارکسیستی را فراهم خواهد آورد. بنابراین، حدود و ثغور توسعه اقتصادی برای مارکسیست‌ها صرفاً در میدان اقتصاد نیست بلکه کسب قدرت سیاسی جهت توسعه و رشد اقتصادی از لوازم بنیادی محسوب می‌شود و اقتصاد بین‌الملل نه در راستای منافع همگان بلکه در چارچوب منافع صاحبان ثروت و تکنیک حرکت می‌کند.

ریشه‌یابی توسعه نیافتگی در ایران

توجه به مفهوم توسعه و تلاش جهت یافتن الگوی مناسب این امر در ایران از مقطعی که دولت به مفهوم نوین آن در این کشور مطرح شد، متداول گشت. با وقوع انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ برپایه ایدئولوژی اسلامی که پیروان خود را به رهایی از استعمار و استکبار فرا می‌خواند، ضرورت یافتن الگوی مؤثر در این عرصه را دو چندان ساخت، به ویژه آنکه مشارکت گسترده مردمی در فرآیند پیروزی، نظام سیاسی برآمده از این انقلاب را اقتداری مضاعف بخشید. این واقعه، بار دیگر این تجربه تاریخی را تأیید کرد که اقتدار کشور ما همواره در دوره‌هایی بوده که حکومت و مذهب دست در دست یکدیگر داده‌اند. در طول تاریخ شاهد سه دوره اقتدار و یکپارچگی کشورمان بوده‌ایم که در هر سه دوره، مذهب نقش اساسی - و نه حاشیه‌ای - داشته است که عبارتند از: ساسانیان، صفویه و جمهوری اسلامی.<sup>۲</sup> بنابراین، گرچه حرکت‌ها و چرخش‌های سیاسی و استراتژیک طی سال‌های اخیر در جهت‌گیری برنامه‌های توسعه در کشور ما در واقع نشانه‌ای از بازگشت به نظام ارزشی ماده‌گراست که مناسب‌ترین بستر را برای رشد علمی و تکنولوژیکی و توسعه اقتصادی فراهم می‌آورد، اما در حوزه فرهنگی، بیشتر نظام ارزشی آرمان‌گرا به چشم می‌خورد. با عنایت به این واقعیت، باید این مهم را در نظر داشت

که شرط توفیق و ثبات چنین نظام ارزشی آن است که از انعطاف لازم برای رویارویی با تهاجم همه جانبه غرب و یا همزیستی شرافتمندانه با



غرب جهت ایجاد و تحکیم یک فرهنگ و تمدن بدیل در دنیا، برخوردار باشد. چه بسا تداوم صلابت نظر و رفتار که عامل طغیان غرب علیه آموزه‌های کلیسا در عهد رنسانس بوده، در جوامع اسلامی نظیر ایران نتیجه مشابهی به همراه داشته باشد و شقاق و فاصله میان علم و فن‌آوری یا کارشناسی و مذهب را باعث گردد. «آندره گلوکرمان» - متفکر فرانسوی و از متفکران عصیان دانشجویی دهه شصت میلادی در پاریس - می‌نویسد:

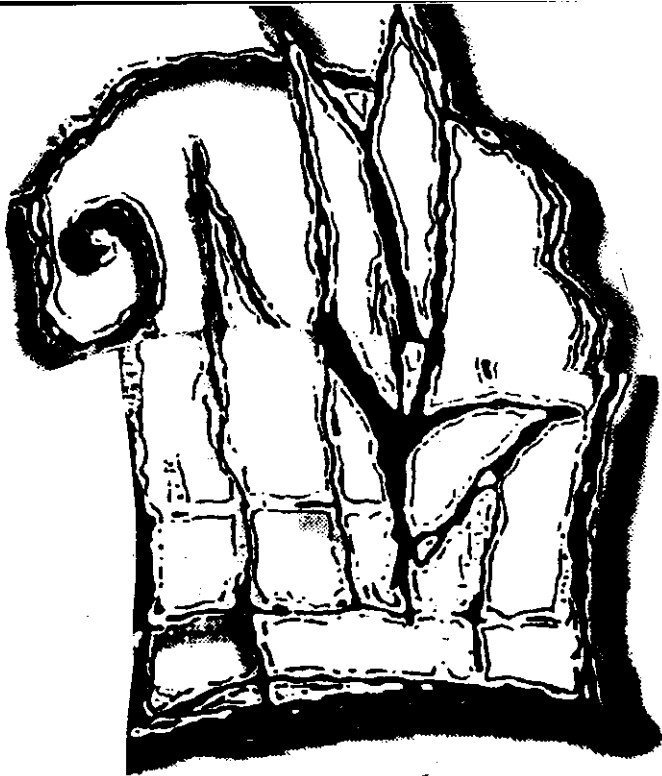
«آنها / بنیادگرایان / ابزار و روش‌های خود را از کشورهای «پیشرفته» وام می‌گیرند و به این ترتیب بنیادگرایی پل‌های خود را با گذشته‌اش ویران می‌کند. بنیادگرایی در جنگ خود با غرب، غرب زده می‌شود.»<sup>۳</sup>

گرچه دلایل و عوامل مختلفی در توقف رشد تمدن اسلامی و رکود هولناک و تأسف بار جوامع اسلامی طی هشت قرن اخیر نقش داشته و باعث گردیده که به رغم تلاش این کشورها از زمان کسب استقلال به منظور برنامه‌ریزی برای توسعه و پیشرفت و اجرای آن با شکست مواجه گردد، اما به نظر می‌رسد همه آنها به نوعی ریشه در مسأله‌ای که در بالا بدان اشاره شده، داشته باشند. تاریخ ما نشان می‌دهد که مذهب اسلام نه تنها مانعی بر سر راه رشد علم ایجاد نکرده بلکه به عکس در دوران شکوفایی‌اش در قرن سوم تا پنجم، منشأ انسانگرایی و خردگرایی که از لوازم اولیه توسعه است نیز داشته است؛ اما در نهایت، نمادگرایان مورد حمایت حاکمان ترک و نیز صوفیان ضد فلسفه و تفکر، سیر تاریخ ما را رقم زده‌اند. بطور قطع، حاکمیت ترکان ظاهرگرا که تظاهر به فضل را در جامعه ایرانی رشد دادند، مغولان که مدنیت را نابود کردند و تنها از ترس ستارگان و افلاک به مقام علم منجمان احترام گذاشتند، سپس تیمور و حکومت‌های پیرو ترک - مغول، در توقف رشد جوامع اسلامی و رکود مدنیت نقش بسزایی داشته‌اند. آنان راه را برای به قدرت رسیدن متکلمان نمادگرا باز کردند، تدریس علوم و فلسفه را از مدارس و نظامیه‌ها حذف نمودند و بدین‌گونه، نطفه‌های خردستیزی بسته و قدرت حاکمان ظاهرگرا و متکلمان نمادگرا تقویت شد که این خود، رکود و خواری در دنیای اسلام که حدود شش قرن به درازا کشید را به دنبال آورد. برای نمونه، «خواجہ نظام‌الملک» - که باید او را بزرگ‌ترین اندیشمند سیاسی دوران حکومت ترکان در ایران دانست - در اندیشه سیاسی خود تنها به چگونگی کسب و حفظ

۲ - منصور، ایران ۱۳۲۷، ص ۲۰.

۱ - سو، همان، ص ۱۳۳.

۳ - منصور، همان، ص ۲۴.



قدرت فکر می‌کند و اینکه چگونه می‌توان از خروج خوارج جلوگیری کرد و سر رعایا را در چنبر اطاعت ملک نگاه داشت.<sup>۱</sup> «فضل... بین روزبهان خنجی» - که سنی مذهب و شیعه ستیز است و از دربار صفویان به تختگاه ازبکان پناهنده شده است - جنگیدن با کفار قزل بورک صفویه را بسیار فاضل‌تر از غذا با کفار افرنج می‌داند.<sup>۲</sup> غفلت این اندیشمندان سیاسی از اوضاع جهان در آن روز به خوبی بیانگر غیاب هرگونه تفکر و اندیشه‌ای است که می‌توانست محرک و موتور نواندیشی و توسعه در ایران باشد. اگر به یاد آوریم که اولین دست‌اندازی‌های پرتغالیان به جنوب ایران و جزیره هرمز در همین اثنای - یعنی در سال ۹۱۳ هـ/ ۱۵۰۷ م صورت گرفته، آنگاه به اوج انحطاط عرصه اندیشه در آن روزگاران پی خواهیم برد.

### توسعه در ایران معاصر

گرچه سابقه تلاش برای دستیابی به توسعه و پیشرفت، به دوران قاجار و عهد فتحعلی شاه بازمی‌گردد که طی آن عباس میرزا کوشید تا با تجهیز ارتش ایران به سلاح‌های پیشرفته زمینه پیروزی بر قوای روس را فراهم آورد، اما دخالت و اقدام مستقیم دولت به عنوان متولی امر توسعه به زمان رضاخان بازمی‌گردد. البته دخالت دولت در امر مدرنیزه کردن کشور در این زمان بدان معنا نیست که دولت‌های ماقبل آن به دنبال اصلاحات اقتصادی نبوده‌اند بلکه بدین مفهوم است که قبل از روی کار آمدن رضاخان در سال ۱۳۰۴ تلاش‌های دولت ایران برای اصلاح اقتصادی از دو حالت خارج نبود: یا تلاش‌های قابل تقدیر افراد و رهبران قدرتمند نظیر امیرکبیر و عباس میرزا بود و یا این که صرفاً در زمان‌هایی که کشور با بحران مواجه بود، صورت می‌پذیرفت. این روند در زمان رضاخان دگرگون شد و در طول حکومت وی، دولت برای نخستین بار شروع به اصلاحات نسبتاً گسترده‌ای کرد تا بلکه بتواند توسعه اقتصادی کشور را سبب شود. در این زمان بود که نقش دولت در اقتصاد به مثابه مهم‌ترین کارگزار توسعه آغاز گردید. استراتژی رضاخان در توسعه اقتصادی به شکل واضحی از استراتژی و مدل توسعه اقتصادی کمال آتاتورک در ترکیه پیروی و تقلید می‌کرد.<sup>۳</sup> مجموعه اقدامات وی که با عنوان نوسازی انجام پذیرفت، ساختار سیاسی و اقتصادی جامعه ایران را تغییر داد. بعد از او نیز، مجموعه فعالیت‌هایی که با عنوان توسعه در ایران انجام گرفت، این تغییرات را ژرف‌تر کرد. بدون توجه به وجوه منفی یا مثبت این تغییرات، نتیجه آن از بین رفتن تدریجی ساخت‌های سنتی و ظهور ساخت‌های جدید در صحنه سیاسی و اقتصادی بود، ساخت‌هایی که از پیامدهای ناخواسته آن، ایجاد شرایطی بود که

در نهایت به تضعیف جایگاه معنویات و ارزش‌های سنتی در جامعه انجامید<sup>۴</sup> و شبهه ناسازگاری توسعه و سنت را تقویت کرد. روند توسعه یک بعدی و معنویت‌گریزی در زمان پهلوی دوم نیز با شدت بیشتری ادامه پیدا کرد و موجب ایجاد فاصله‌ای عمیق میان سه حوزه اصلی اقتصاد، سیاست و فرهنگ گردید. در نتیجه، یکپارچگی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در کشور از میان رفت و به رغم تلاش جهت اخذ علم و تکنولوژی از غرب و کشورهای صنعتی و تطبیق آن بر چارچوب فرهنگ ایرانی، به دلیل نبود فضا و بستر لازم فرهنگی، عملاً توفیقی در جهت پیشرفت کشور حاصل نشد. نخبگان فکری آن زمان این واقعیت را نادیده انگاشتند که دستیابی به آرمان‌ها و ایده‌آل‌ها ناگهانی نیست و جامعه طی فرآیندی طولانی به آن می‌رسد. این نخبگان متوجه نبودند که ایجاد تغییر و تحول در جامعه تابع یک نظر تسلسلی است، یعنی طرح اندیشه‌های آرمان‌گرایانه مفید است، اما باید در چارچوب واقعیات یک جامعه باشد که بتواند کل جامعه را در برگیرد.<sup>۵</sup> پیامد این ساده‌انگاری که رؤیاهای

۱ - طباطبائی، سیدجواد، «درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران»، تهران: انتشارات کور، ۱۳۷۲، ص ۱۲.

۲ - طباطبائی، ص ۲۲۵.

۳ - حاجی یوسفی، امیرمحمد، «دولت و توسعه اقتصادی در ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۱ (پائیز ۷۷)، ص ۱۸۳.

۴ - رجب‌زاده، احمد، «تحلیل جامعه‌شناختی از تکوین و تداوم حکومت اسلامی در ایران و جهان اسلام»، فصلنامه نامه پژوهش، شماره ۸ (بهار ۷۷) ص ۵۴.

۵ - سریع‌القم، منیع پیشین، ص ۱۱۸.



## توسعه در فکرش امام

حال با عنایت به آن چه از نظریه‌های مربوط به توسعه در این نوشتار آمد، شایسته است دیدگاه حضرت امام در خصوص روندی که در ایران در عرصه توسعه طی شد را در مقایسه با نظریه‌های مزبور مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم.

ابتدا باید این نکته خاطر نشان شود که از آنجا که نظریه‌های مطرح در توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی با اشکال گوناگون نقد و بررسی شده‌اند، لذا در میان صاحب نظران و متخصصان توسعه در ایران، تمایل کمتری بر به کارگیری نظریه خاصی در بررسی جریان توسعه در ایران و طراحی نظریه‌ای مربوط به توسعه ایران وجود دارد. با این حال به نظر می‌رسد نظریه‌ای که در جریان توسعه ایران - چه به لحاظ عملی و چه از حیث نظری - به آن توجه شده، نظریه نوسازی - دیدگاه نخستین مورد بررسی در این نوشتار - بوده است. اما در مقابل و در مقام نقد وضعیت توسعه در ایران، نظریه وابستگی - دومین دیدگاه مورد بررسی در این مقاله - مبنای کار قرار گرفته است. دیدگاه منتقدان توسعه در ایران از جمله حضرت امام را نیز می‌توان به طور مشخص در چارچوب همین نظریه قرار داد. جان فوران با استفاده از نظرات جامعه‌شناختی «کاردوسو» و «فالتو» که بر روی جنبه‌های داخلی ساختار اجتماعی و عوامل تاریخی توجه دارد، به تحلیل عقب‌ماندگی ایران پرداخته است. طبق نظر وی: «وابستگی به این معنا نیست که استدلال شود غرب علت همه چیز است، بلکه بر عکس ما معتقدیم که مجموعه‌ای از روابط پیچیده و در حال تغییر میان عوامل و ساختارهای داخلی و خارجی می‌تواند توضیح دهنده شکل‌های ویژه‌ای باشد که تغییر و تحول اجتماعی

در طول تاریخ در کشورهای جهان سوم به خود گرفته است»<sup>۱</sup> «نظریه وابستگی» در توضیح عقب‌ماندگی ایران، باعث شد که توجه به سوی روابط سلطه‌آمیز و استثمار میان ایران و غرب جلب شده و اینکه چگونه این روابط مانع توسعه پایدار اقتصادی کشور ایران گردیده نشان داده شود. اما یک نقص عمده در این رهیافت قابل ملاحظه می‌باشد و آن اینکه هر چند رهیافت مزبور

دستیابی سریع به تمدن بزرگ شاه نیز در شکل‌گیری آن بی‌تأثیر نبود آن شد که اجرای فرآیند توسعه در ایران، با رفاه و ثروتمند شدن قشری خاص و فقر و محرومیت عمومی مترادف گشت. این در حالی بود که در فکرش اسلام به مفهوم انسان و جامعه توسعه یافته، اگر توسعه اقتصادی حرکتی فراگیر برای رفع فقر و محرومیت عمومی نباشد و در عمل مسیرهایی انتخاب شود که تنها بخشی از افراد جامعه به فرصت‌های پدید آمده دست پیدا کنند و بخش وسیعی از این فرصت‌ها محروم بمانند، توسعه اقتصادی برای رفع فقر به توسعه مترفانه مبدل خواهد شد و با پدید آمدن طبقه مستغنیان، راه برای اتراف طبقه مزبور در عرصه‌های مختلف اجتماعی و به انحطاط کشیدن فرهنگ و سیاست و ... باز خواهد شد.<sup>۱</sup>

این مسأله از دید ثاقب امام راحل علیه السلام که تحقق توسعه‌ای واقعی را جهت اعتلای کلمه مسلمین ضروری می‌دانست، پنهان نمانده و ایشان به لحاظ جمعیت‌شناسی «طبقه بالا» را عده کمی از کل جمعیت جامعه می‌داند که برخلاف اکثریت جامعه که از «طبقه پائین» و فاقد قدرت و ثروتند، اقتدار سیاسی و اقتصادی جامعه را قبضه کرده‌اند:

«در یک طرف صدها میلیون گرسنه و محروم از بهداشت و فرهنگ قرار گرفته است و در طرف دیگر اقلیت‌هایی از افراد ثروتمند و صاحب قدرت سیاسی که عیاش و هرزه گرد و فاسدند. مردم گرسنه و محروم کوشش می‌کنند که خود را از ظلم حکام غارتگر نجات بدهند تا زندگی بهتری پیدا کنند. این کوشش ادامه دارد، لیکن اقلیت‌های حاکم و دستگاه‌های حکومتی جاذب مانع آنهاست»<sup>۲</sup>

در جای دیگر، ایشان دامنه این وضع را به مقطع فعلی و عصر حاضر محدود و منحصر نمی‌دانند و آن را امری شایع در طول تاریخ پیامبران معرفی می‌کنند:

«جنگ‌هایی که همیشه بین اسلام یا مؤسسن اسلام یا مؤسسن سایر مکاتب الهی و توحیدی بوده است، جنگ مابین پیغمبرها و توده مردم با سلاطین بوده است ... اسلام، قتال اعلام جنگ کرده است با این سرمایه‌دارها، با این بزرگ‌ها، با این شاه‌ها، با این سلاطین ...»<sup>۳</sup>

در واقع، تداوم همین روند بود که زمینه‌ساز شکل‌گیری توسعه‌ای نامتعادل در زمان شاه و تغییر ساختار درونی حکومت و تفکیک لایه‌های اجتماعی و نیز نفی یکسره سنت‌ها و ارزش‌های ملی - مذهبی گردید و زمینه خروش و قیام مردم علیه اقلیت حاکم را فراهم ساخت و بار دیگر بر تصور موفقیت‌آمیز بودن توسعه یک خطی، قلم بطلان کشید.

۱ - نبوی، سیدعباس، «انسان و جامعه توسعه یافته از دیدگاه اسلام»، مجله دانشگاه اسلامی،

شماره ۲ (پاییز ۷۶)، ص ۵۰.

۲ - امام خمینی، «ولایت فقیه»، ۱۳۹۱ ص ۱۳.

۳ - امام خمینی، «صحیفه نوره»، تهران: مرکز مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، چاپ اول،

۱۳۶۹، جلد ۲، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

۴ - حاجی یوسفی، همان منبع، ص ۱۸۹.

شامل رهنمودهایی در جهت کمک به تحلیل و فهم ریشه‌های عقب‌ماندگی ایران است، اما توجهی به اهمیت و جایگاه دولت در مقام یک عامل تحول اقتصادی در ایران نکرده است. به عبارت دیگر، نظریه وابستگی به علت مفهوم بندی‌اش از دولت به عنوان یک ساختار وابسته از یک سو و نماینده طبقات مسلط اقتصادی از سوی دیگر، قائل به استقلال کم دولت ایران در رابطه‌اش با کشورهای صنعتی غرب است. بر این اساس، نظام

«خدا می‌داند گاهی وقت‌ها من تأسف می‌خورم به اینکه، خوف این معنی دارم که اگر خدای نخواست یک جنگی پیدا بشود، ایران چند روز می‌تواند آذوقه داشته باشد. اگر این کشتی‌های آذوقه بیاور یک وقتی نخواهند آذوقه بدهند به ایران، آنهایی که کارشناس‌اند می‌گویند که ایران سی‌وسه روز می‌تواند برای خودش آذوقه تهیه کند.»<sup>۱</sup>

اندیشه، رهایی از وابستگی در زمینه‌های مختلف و رسیدن به خودکفایی از بزرگترین آرزوهای امام در جهت دستیابی به رشد و تعالی ملت ایران بود، به نحوی که همواره بر لزوم حصول به این هدف متعالی تأکید می‌نمود و عزم حکومت به سوی استقلال همه جانبه را از بزرگترین و اصلی‌ترین وظایف مسئولان کشور می‌دانست:

«به مسئولین و دست‌اندرکاران در هر رده نیز می‌گویم که شرعاً بر همه شما واجب است که همت کنید تا آخرین رگ و ریشه‌های وابستگی این کشور را در هر زمینه قطع نمایید.»<sup>۲</sup>

امام علیه السلام در دیدگاه خود درباره عامل بازدارنده استقلال - چه در ارتباط با ایران قبل از انقلاب و چه ملل دیگری که تحت سلطه حاکمان وابسته قرار داشته یا دارند - بر این اعتقاد بودند که استعمار در مناطق تحت سلطه به منظور بهره‌کشی و چپاول ثروت‌ها و امکانات اقتصادی آنها وارد عمل شده و در اثر وجود این عامل، استقلال و خودکفایی کشورها از میان رفته است. ایشان در این دیدگاه، حاکمان وابسته به استعمار و از جمله شاه ایران را عاملی می‌دانند که جامعه را از درون به دو دسته یا طبقه تقسیم کرده‌اند. امام علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«استعمارگران به دست عمال سیاسی خود که بر مردم مسلط شده‌اند، نظامات ظالمانه‌ای را تحمیل کرده‌اند و بر اثر آن، مردم به دو دسته تقسیم شده‌اند: ظالم و مظلوم.»<sup>۳</sup>

بر مبنای بینش امام، هدف از توسعه در اسلام، برقراری قسط و عدالت در میان جوامع بشری است. بر این اساس، در نظام اسلامی نباید تحقق فرآیند توسعه، زمینه وابستگی به اجانب و بیگانگان را فراهم آورد. البته همان طور که گفته شد، مقصود امام از وابستگی، به جنبه اقتصادی منحصر و محدود نمی‌گردد و این وجه تمایز بینش امام از مکتب وابستگی است. از این رو و با عنایت به ظلم مضاعف رژیم شاه در حق مردم ایران، یکی از



بین‌المللی در توسعه نیافتگی ایران عامل مهم و تعیین‌کننده معرفی می‌شود و در نتیجه قدرت و میزان تأثیرگذاری دولت در تعیین سرنوشت کشور نادیده انگاشته می‌شود، حال آنکه دولت - به رغم وارد آمدن محدودیت‌های بین‌المللی بر آن - نقش بس مهمی در شکست توسعه در ایران داشته است.

نقص مذکور، در تحلیل امام علیه السلام از ریشه‌های توسعه نیافتگی ایران دیده نمی‌شود و ایشان با تیزبینی خاصی، نقش ماهیت و عملکرد دولت را دریافته و مورد عنایت و تأکید قرار داده‌اند. بر همین اساس، تمامی عرصه‌های سیاسی و اقتصادی نظام اسلامی در تفکر ایشان بر اساس استقلال و درونزایی شکل گرفت. به ویژه در بعد اقتصادی، حضرت امام از ابتدای قیام خود برضد طاغوت زمان، بر لزوم خودکفایی و پرهیز از وابستگی اقتصادی تأکید داشتند و ضمن انتقاد شدید از وابستگی همه جانبه رژیم شاه، خودکفایی را به عنوان عامل تضمین استقلال سیاسی هر کشوری مطرح ساختند.

ایشان در بیان وضعیت واقعی ایران در بهترین سال‌های حکومت شاه (سال ۵۶) و نیز در توصیف عاقبت و سرانجام وابستگی اقتصادی به خارج می‌فرماید:

۱ - آزاد ارمکی، نقی، «دیدگاه حضرت امام درباره توسعه اقتصادی»، نامه پژوهش، شماره ۸

(بهار ۷۷) به نقل از تحقیق در تبیین استراتژی نظام از کلام امام، ص ۱۰۰.

۲ - منبع پیشین، ص ۹۹.

۳ - ولایت فقیه، ص ۴۲.

اهداف اصلی ایشان در جریان انقلاب اسلامی، تأمین عدالت برای آحاد جامعه بود. ایشان می‌فرمایند:

«غایت این است که مردم قیام به قسط بکنند. عدالت اجتماعی در بین مردم باشد.»<sup>۱</sup>

«نمی‌خواهیم ما یک دنیا بر ایمان باشد، ما می‌خواهیم حق را پابرجا کنیم. ما می‌خواهیم عدالت درست کنیم»<sup>۲</sup>

«اسلام آن‌طوری که هست ... در خارج انشاءالله تحقق پیدا بکند. سعادت برای همه اقشار، سلامت برای همه اقشار، رفاه برای همه اقشار، تعدی هیچ در دولت اسلامی، هیچ کس از حکومت نمی‌ترسد.»<sup>۳</sup>

آن چه تا پیش از انقلاب اسلامی مانع از تحقق عدالت اجتماعی شده بود، از یک سو مسأله استعمار خارجی بود و از سوی دیگر، خودباختگی در برابر غرب توسعه یافته و غفلت از توانمندی‌ها و امکانات داخلی که زمینه‌ساز وابستگی و موجد ظلم و تبعیض شده بود.

امام خمینی در اشاره صریح و روشن به این مسأله می‌فرمایند:

«ما الآن در همه چیز - به گمان همه - یک نحو وابستگی داریم که بالاتر از همه، وابستگی افکار است. افکار جوان‌های ما، پیر مرد‌های ما، تحصیلکرده‌های ما، روشنفکرهای ما، بسیاری از این افکار، وابسته به غیر است، وابسته به آمریکاست و لهذا حتی آنهایی که سوء نیت ندارند و خیال می‌کنند می‌خواهند خدمت بکنند به مملکت خودشان، از باب اینکه راه را درست نمی‌دانند و باورشان آمده است که ما باید همه چیز را از غرب بگیریم این وابستگی را دارند و این وابستگی سرمنشأ همه وابستگی‌هاست که ما داریم. اگر ما وابستگی فرهنگی را داشته باشیم، دنبالش وابستگی اقتصادی هم هست، وابستگی اجتماعی هم هست، سیاسی هم هست، همه اینها هست.»<sup>۴</sup>

عنایت حضرت امام علیه السلام به ضرورت رهایی از قید و بند فکری به منظور تحقق فرآیند توسعه پایدار واقعی، نشان از آن دارد که اصولاً در تاریخ اندیشه اجتماعی مسلمانان، سایه نگرش «انسان‌گرایانه» بسیار وسیع مسلط است و منظور از آن این است که در این رویکرد، نوعی اندیشه که حول محور فرد می‌چرخد و براساس آن، جامعه نیز مترادف با مجموعه افراد در نظر گرفته می‌شود و هرگونه وضعیت روحی و کیفی انسانها در جامعه تأثیر دارد، رشد می‌یابد. بنابراین، از منظر این دیدگاه، تغییر در روحیات انسان‌ها به تغییر در جامعه منجر می‌شود. آثار این نوع اندیشه که تا حد زیادی ملهم از «عرفان اسلامی» است، در «فقه» هم قابل مشاهده است؛ به این صورت که مطابق نظر حضرت

امام علیه السلام، به رغم اینکه کتاب‌های مربوط به عبادات و وظایف انسان در برابر پروردگار و نیز اخلاقیات، یک دهم مجموع کتاب‌های حدیث را در برمی‌گیرد و بقیه آنها مربوط به اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق، سیاست و تدبیر جامعه است ولی همان یک دهم، در قطور تاریخی خود بخش مسلط فقه را تشکیل داده است،<sup>۵</sup> بر این اساس، آن چه زیربنای یک توسعه پایدار و واقعی را تشکیل می‌دهد و قادر است به عنوان زیرساخت اجتماعیات، اقتصادیات، حقوق و ... قرار گیرد، فکر صحیح و مستقل است.

امام خمینی در این رابطه اظهار می‌دارند: «اول باید باورتان بیاید که هم انسان هستیم ما، هم قدرت تفکر داریم، ... و این قدرت در همه افراد بشر به قوه هست ... اساس، این باور است که آنها از ما گرفته بودند. آنها ما را از همه چیز تهی کرده بودند، به طوری که افکار ما و باورهای ما همه وابستگی داشت. اگر افکار یک ملتی وابستگی به قدرت بزرگی داشته باشد، تمام چیزهای آن ملت وابستگی پیدا می‌کند ... عمده این است که افکار شما آزاد بشود، افکار شما از وابستگی به قدرت‌های بزرگ آزاد بشود. اگر افکار شما آزاد شد و باورتان آمد که می‌توانید کارهای ابتکار بکنید، خواهید توانست.»<sup>۶</sup>

به طور کلی اگر فرآیند توسعه را برآیند ترکیب پنج عنصر منابع طبیعی، سرمایه، علم و تکنولوژی، مهارت و مدیریت بدانیم، در نگاهی عمیق‌تر می‌توان گفت آن چه که در این کالبد‌های پنچگانه روح می‌دمد، نیروی مغزی است. به عبارت دیگر، توسعه در واقع فرآیند رشد مغزهاست و هر کشوری که از نظر اندیشه برتر باشد، توسعه یافته‌تر خواهد بود.<sup>۷</sup> با در نظر گرفتن این مهم است که در نگرش حضرت امام به مقوله توسعه، «انسان» و «اندیشه» او از اهمیت محوری برخوردار است و در مجموع سخنان امام در این زمینه، به این موضوع بطور جدی توجه شده است. در نگرش حضرت که ملهم از اسلام است، انسان موجودی دو بُعدی می‌باشد که یک بعد او با طبیعت و عالم ماده و بعد دیگر به عالم ماوراء الطبیعه پیوند خورده و مسیر رشد

۱ - صحیفه نور، جلد ۱۵، ص ۱۴۶. ۲ - همان، جلد ۴، ص ۲۲۷.

۳ - همان، جلد ۶، ص ۲۱۶. ۴ - همان، جلد ۱۰، ص ۵۵ و ۵۶.

۵ - میرسندهی، سیدمحمد، «مبایذ انسان‌شناسی امام خمینی»، نامه پژوهش، شماره ۸، (بهار ۷۷)، به نقل از «ولایت فقیه»، ص ۹.

۶ - در جستجوی راه از کلام امام، دفتر بیست و دوم، ص ۱۸۲، ۲۰۴.

۷ - خاکبان، منبع پیشین، ص ۳۷.

و تکامل او رسیدن از بُعد طبیعی، به بُعد مارواه الطبیعی است: «انسان یک موجودی است در ابتدا مثل سایر حیوانات، اگر رشد بکند یک موجود روحانی می شود که بالاتر از ملائکه الله می شود و اگر از طرف فساد برود، یک موجود است که از همه حیوانات پست تر است.»<sup>۱</sup>

«انسان، محدود نیست ... در طرف کمال به آنجا می رسد که یدالله می شود، عین الله می شود ... غیر محدود است و در طرف نقص هم، در طرف شقاوت هم غیر محدود است ... الی الظلمات همه مراتب ظلمت.»<sup>۲</sup>

به این ترتیب، بین انسانی که امام مطرح می کند با انسانی که در بسیاری از مکاتب فکری از آن بحث شده است، تفاوت اساسی وجود دارد و آن غفلت آنها از بُعد معنوی و روحانی انسان است. در واقع، انسان ها مراتب وجودی متعدد و متفاوتی دارند که بالاترین حد آن، اتصال به ذات حق و پست ترین و حیوانی ترین حد آن، نزول به جایگاه موجودی صرفاً مادی است و در میان این دو حد، مراتب متفاوتی از «کمال» و «زوال» قرار دارد که هریک از انسان ها به فراخور حال خود، در آن مراتب جای گرفته اند. تمام تلاش اسلام بر آن است که هر چه بیشتر انسان ها - عامل اصلی توسعه - را از ورطه زوال رهنانده و به اوج کمال نزدیک گرداند تا ضمن شناخت استعدادها و توانمندی های خود، به این باور دست یابند که توان تغییر در جهت بهتر شدن در وجود تک تک آنها به ودیعت نهاده شده است. از این رو با وجود اهمیتی که اهداف اقتصادی در جریان توسعه دارند، حضرت امام علیه السلام بر این اعتقاد بودند که اهداف عمده، اهداف انسانی - اجتماعی اند که تنها در سایه شکوفایی فکر آحاد جامعه، چنین موضوع مهمی قابل درک و دریافت است. در تحلیل امام علیه السلام اصولاً فلسفه نزول آئین هایی چون اسلام همین است: «اسلام به این منظور به وجود آمد که به انسان، ابعاد واقعی و شأن انسانی عطا کند. یعنی انسان را از نظر زندگی اجتماعی، شخصی و سیاسی تحول بخشد و به غنای روحی انسان یاری دهد. اسلام قادر به ایجاد چنین تحولی هست.»<sup>۳</sup>

و در جای دیگر می فرمایند:

«ما می خواهیم یک جمعیتی نورانی پیدا بکنیم، الهی باشد، پیروزی نه برای این است که ما برسیم به یک مثلاً آزادی، برسیم به یک استقلال و منافع برای خودمان باشد. همین، دیگر تمام! حالا که دیگر منافع مال خودمان مثلاً، دیگر کاری نداریم؟ اینها مقدمه است، همه اش مقدمه این است که یک ملت انسان پیدا بشود. یک ملتی که روح انسانیت در آن باشد پیدا بشود، تحول پیدا بشود در خود اشخاص. آن چیزی که مطرح است پیش انبیاء،

انسان است... می خواهند انسان درست کنند. انسان که درست شد، همه چیز درست می شود.»<sup>۴</sup>

از این رو با در نظر گرفتن هر دو بعد انسان، حضرت امام ضمن تأکید بر اینکه اسلام همواره در پی تأمین رفاه دنیوی انسان (توجه به بعد مادی) است، اثر مخرب دلبستگی صرف به مادیات را از حیث زیر پا گذاشتن شخصیت و جایگاه منبع انسان - به عنوان عامل تحول و دگرگونی - نیز خاطر نشان می کردند. امام در تبیین این نظر به عنوان دیدگاه اسلام، تصریح می کند که:

«اسلام با تمدن مخالف نیست، با دلبستگی و محدود شدن مخالف است که همه آمال و آرزوهای ما همین باشد. همه هم ما همان علفمان باشد، تمام همت ما این باشد که خوب بخوریم، خوب بخوابیم و خوب شهوات داشته باشیم. اسلام با این دلبستگی مخالف است.»<sup>۵</sup>

توجه به مادیات صرف و محدود کردن توسعه به این بعد، به پیدایش روحیه ای در انسان منجر می شود که امام راحل از آن تحت عنوان «خوی کاخ نشینی» یاد می کردند که همواره مانع پیشرفت و تعالی انسان و به عبارت بهتر، توسعه همه جانبه می شود، چه آنکه اساساً مجال فکر و اهمیت اندیشه را زایل می سازد. امام، این مفهوم را چنین توصیف می کند:

«طبع قضیه کاخ نشینی، توجه به عیش و عشرت و توجه به دنیا و توجه به مال و منال است و نمی تواند شهوات و شکم، این طبقه را مهلت دهد که در یک امر تفکری وارد شوند و فکر بکنند.»<sup>۶</sup>

ایشان در باب پیامدهای منفی و ویرانگر پدیده کاخ نشینی و نقش بازدارنده آن در عرصه توسعه می فرمایند:

«آنهايي که اختراع کرده اند، آنهايي که زحمت کشیده اند کتابهایی ارزنده تحول جامعه داده اند، در هر رشته ای، این کوخ نشینان بوده اند. طبع کاخ نشینی مناقات دارد با تربیت صحیح، اختراع و تصنیف و تألیف و زحمت.»<sup>۷</sup>

بنابر آنچه گذشت، می توان به این نتیجه صحیح دست یافت که ایشان برای تحقق توسعه مورد نظر خود، هم به توانایی و قابلیت نیروهای تحصیل کرده و متخصص داخل کشور و هم به امکانات مادی و ثروت های درونی کشور تکیه می کند. امام با

۱ - صحیفه نور، جلد ۱۰، ص ۲۷۴. ۲ - همان، جلد ۴، ص ۱۵۲.  
 ۳ - صحیفه نور، جلد ۲، ص ۲۶۳. ۴ - همان، جلد ۷، ص ۶۲.  
 ۵ - صحیفه نور، جلد ۸، ص ۶۳. ۶ - همان، جلد ۱۷، ص ۲۱۶.  
 ۷ - همان جا.

توجه به این نکته می‌فرماید:

«باید مغزها به کار افتد تا خودمان هر چیزی را که احتیاج داریم بسازیم.»<sup>۱</sup>

واقع‌بینی و ژرف‌اندیشی حضرت امام علیه السلام در این زمینه آنگاه بیشتر مشخص می‌شود که بدانیم امروزه نتایج مطالعات و مشاهدات علمی و کارشناسی دقیق ثابت کرده که مشکل اصلی توسعه نیافتگی کشورهای جهان سوم و از جمله کشور ما، دسترسی نداشتن به سخت‌افزارها و فن‌آوری پیشرفته نیست، بلکه ناشی از فقدان نرم‌افزار و نیروی انسانی کارآمد است. از این رو ممالک در حال توسعه تا زمانی که مسأله تربیت نیروی انسانی را محور فعالیت‌های خود قرار ندهند، قادر به رهایی از یوغ وابستگی اقتصادی و در نتیجه رهایی از سلطه سیاسی - فرهنگی نخواهند بود. به همین جهت، امروزه یکی از شاخص‌های مهم توسعه را همین اصل یعنی «فردگرایی مثبت» تشکیل می‌دهد. منظور از فردگرایی مثبت، اهمیت دادن به انسان‌ها است تا اینکه صاحب شخصیت، فکر و خلاقیت شوند. اگر انسان‌ها به تناسب امکاناتی که فضای فکری جامعه، نظام آموزشی، فرهنگ سیاسی، فرهنگ خانواده و برنامه‌ریزی عمومی جامعه در اختیارشان می‌گذارد به کشف استعدادها، بالا بردن اعتماد به نفس، تفکر و پرورش شخصیت فردی خود پردازند، طبیعی است که جامعه زنده‌تر و پویاتر خواهد بود.<sup>۲</sup> با عنایت به این نکته، سعی وافر حضرت امام علیه السلام در جهت رشد و اعتلا و ارج نهادن به عنصر شخصیت انسانی، کاملاً معنادار است تا آنجا که حضرتش خصیصه کمال جویی و میل به رسیدن به کمال مطلق در زمینه‌های مادی و معنوی را جزو فطرت بشر می‌داند و می‌فرماید:

«در فطرت همه بشر این است که کمال مطلق را می‌خواهد و برای خودش هم می‌خواهد و همه بشر انحصار طلب است. کمال مطلق را می‌خواهد که خودش داشته باشد، قانع نمی‌شود به آن چه دارد و دنبال آن چیزی است که ندارد برای اینکه عشق به کمال مطلق دارد.»<sup>۳</sup>

بدین‌گونه ملاحظه می‌شود که حضرت امام علیه السلام به بُعد انسانی - چه به عنوان عامل توسعه و چه به منزله هدف توسعه - توجه کافی داشته‌اند و لذا هدف توسعه اسلامی در بُعد اجتماعی در مقیاس وسیعی بیان شده است به گونه‌ای که می‌فرمایند:

«و همه آرمان و آرزوی ملت و دولت و مسئولین کشور ماست که روزی فقر و تهیدستی در جامعه ما رخت بر بندد و مردم عزیز و صبور و غیرتمند کشور از رفاه در زندگی مادی و معنوی برخوردار باشند.»<sup>۴</sup>

و در جای دیگر با تکیه بر نقش مردم در روند اصلاحات و



بهبود وضعیت کشور می‌فرمایند:

«اساس کار جمهوری اسلامی، تأمین استقلال مملکت و آزادی ملت‌ها و مبارزه با فساد و تنظیم و تدوین قوانین است که در همه زمینه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی با توجه به معیارهای اسلامی، اصلاحات لازم را به عمل آورد که این اصلاحات با مشارکت کامل مردم خواهد بود و هدفش قبل از هر چیز، از بین بردن فقر و اصلاح شرایط زندگی برای اکثریت قاطع مردم ماست که از همه جهت مورد ظلم واقع شده‌اند.»<sup>۵</sup>

نتیجه‌گیری

اندیشمندی به نام «اولسون» می‌گوید در هر جامعه‌ای، انسان‌ها، اندیشه‌ها، گروه‌ها، نهادها و تصمیم‌گیری‌ها دو نوع هستند: یا آن فرد، گروه، نهاد و اندیشه در پی رضایت است و یا دنبال مطلوبیت.<sup>۶</sup> جامعه توسعه یافته و یا علاقه‌مند به توسعه یافتگی - برحسب این تقسیم‌بندی - جامعه‌ای است که عمدتاً به

۱ - آزادارمکی، منبع پیشین به نقل از تحقیق در تبیین استراتژی نظام از کلام امام، ص ۹۰.

۲ - سریع القلم، محمود، اصول ثابت توسعه سیاسی در عقل و توسعه یافتگی، تهران: نشر

سفیر، ۱۳۷۲، ص ۱۱۱ - ۹۱.

۳ - صحیفه نور، جلد ۱۴، ص ۱۳۴. ۴ - صحیفه نور، جلد ۲۰، ص ۱۲۹.

۵ - همان، جلد ۴، ص ۶.

۶ - سریع القلم، محمود، عقل و توسعه یافتگی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶،

فکر مطلوبیت باشد، هر چند که جلب رضایت اجتناب ناپذیر بوده و بخشی از ارتباطات اجتماعی انسان‌ها را در برمی‌گیرد. اما آن چه غالباً در عرصه توسعه توسط کشورهای جهان سوم مورد عنایت قرار می‌گیرد، الگویی است که بیش از آنکه مطلوبیت را در نظر داشته باشد، در اندیشه جلب رضایت سریع شهروندان است. حال آنکه اطلاعات تئوریک و مثال‌های عملی از جهان سوم نشان از آن دارند که رشد اقتصادی سریع و مدرنیزه کردن جامعه، نابرابری را تشدید می‌کند و این امر با تصورات دانیل لرنر - تئوری پرداز مدرنیزاسیون - نیز تطبیق می‌نماید.<sup>۱</sup> با درک این واقعیت، امام علیه السلام الگوی توسعه مادی صرف را رد کرده، می‌فرماید:

«این مسلم است که از نظر اسلامی حل تمامی مشکلات و پیچیدگی‌ها در زندگی انسان‌ها، تنها با تنظیم روابط اقتصادی به شکل خاص حل نمی‌شود و نخواهد شد، بلکه مشکلات را در کل یک نظام اسلامی باید حل کرد و از معنویات نباید غافل بود که کلید دردهاست.»<sup>۲</sup>

توسعه معطوف به مطلوبیت آنگاه فراهم می‌آید که مهم‌ترین مرکز ثقل یک جامعه، نخبگان آن باشد و مهم‌ترین بخش نیروی خود را صرف تربیت انسان‌ها، فرهنگ و مدنیت آنها و نه افزایش کمی تکنولوژی و سرمایه نمایند و این همان چیزی است که الگوی توسعه اسلامی بر آن تأکید دارد. در این بینش، توسعه یافتگی به طور ریشه‌ای تابع فرهنگ است. بطور قطع، در شرایطی که فضای فرهنگی و شناختی یک جامعه، انگیزه‌ها را نادیده گیرد و روح و روان و شخصیت و آمال و آرزوهای آنها را در نظر نگیرد، بی‌تفاوتی - یعنی همان چیزی که در عموم کشورهای جهان سوم یافت می‌شود - بر جامعه حاکم می‌گردد و مردم با سیستم دولتی و نخبگان خود احساس راحتی نمی‌کنند. احساس راحتی مردم نسبت به حکومت زمانی پدید می‌آید که دولت، مردم را بر کارگزاران خود اولویت دهد و برای قضاوت مردم ارزش قایل باشد و با توجه به امکانات خود سعی در جلب اعتماد آنان از طریق تأمین نیازهایشان داشته باشد.<sup>۳</sup> حال آنکه، وابستگی فکری به جای مانده از حضور استعمار - مستقیم و غیرمستقیم - در کشورهای جهان سوم و از جمله ایران، مانع از ایفای این نقش خطیر توسط دولت و دولتمردان شده و فرهنگ تبعیتی - به جای فرهنگ خلاق - در نظام مدیریتی این گونه کشورها همچون آفتی مهلک، از توجه به عنصر خطیر مردم در عرصه توسعه ممانعت و در نتیجه پیشرفت این کشورها را جداً به تأخیر انداخته است. اصلاح چنین طرز تفکری توجه از رهگذر تحول در فرهنگ عمومی جامعه و

سرمایه‌گذاری کلان در عرصه آموزش و پرورش و در گذر زمان، شدنی و امکان پذیر است. امام علیه السلام در این زمینه می‌فرماید: «راه اصلاح یک مملکتی، فرهنگ آن مملکت است. اصلاح باید از فرهنگ شروع شود... اگر فرهنگ درست بشود، یک مملکت اصلاح می‌شود.»<sup>۴</sup>

بدیهی است چنانچه جامعه‌ای، فرهنگی ضد توسعه داشته باشد و بستر مناسب فرهنگی جهت پیشرفت فراهم نیامده باشد، این فرهنگ موجب حرکت‌ها و رفتارهایی در بین آحاد جامعه می‌شود که نه تنها در جهت توسعه و پیشرفت عمل نخواهد کرد، بلکه راه پیشرفت را نیز سد کرده، موجبات انحطاط جامعه را فراهم می‌آورد. تجربه عینی و ملموس جامعه ایران تا پیش از انقلاب اسلامی، گواه بر این مدعاست که به رغم بهره‌مندی از مظاهر تکنولوژی غرب، هیچگاه پیشرفت فکری و علمی در عرصه‌های مختلف در کشور ما رخ نداد و برعکس این گونه مظاهر در راستای ترویج فحشا و فساد و سایر ناهنجاری‌های اجتماعی بکار گرفته شد.

«اجانب خصوصاً آمریکا در نیم قرن اخیر، کوشش داشتند و دارند فرهنگ و برنامه‌های فرهنگی و علمی و ادبی ما را از محتوای اسلامی - انسانی - ملی خود خالی و به جای آن فرهنگ استعماری و استبدادی بنشانند. فرهنگ زمان طاغوت، کشور ما را تالاب پرتگاه سقوط کشاند و خداوند تعالی به داد این کشور اسلامی رسید. ولی بدون تغییرات صحیح بنیادی و تحول فرهنگی و علمی، امکان تحول فکری و روحی نیست و باید با کوشش همه جانبه از طرف دولت و رؤسای دانشگاه‌ها و فرهنگیان و جوانان دانشجو به مقصود نزدیک شویم و ان شاء الله تعالی از پیوستگی و وابستگی نجات پیدا کنیم و کشور عزیزمان را نجات دهیم.»<sup>۵</sup>

کوتاه سخن اینکه حضرت امام علیه السلام همواره بر استقلال فکری و فرهنگی به عنوان یک پیش شرط مهم برای تحقق فرآیند توسعه‌ای واقعی و پایدار در ایران تأکید داشته‌اند و آن را سنگ بنای ترقی و پیشرفت تلقی نموده‌اند.

۱ - رفیع پور، فرامرز، «توسعه و تضاد»، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، ۱۳۷۶، ص ۷۰.

۲ - صحیفه نور، جلد ۴، ص ۲۴.

۳ - شاید با عنایت به این اصل مهم باشد که رهبر معظم انقلاب در جریان سفر به خوزستان (اسفند ۷۵) بر اینکه «نباید گوهر اعتماد مردم را به هیچ وجه از دست داد» تأکید نمودند.

۴ - صحیفه نور، جلد ۱، ص ۹۷. ۵ - همان، جلد ۹، ص ۱۸۷.